

248

أنا الباز أشهب وكما شخب

من باز سپیدام از سر ولی

كسائر خلعة بطر از عزم

پوش نیندا این چنین لبی که با نفس غم

و اطفی علی سیر قدیم

و اگاهت مرا بر زار قدیم

و و لانی علی الأفطاریت

و حکم سخت مرا بر قطب ای قیام

فلو القیت سیر فی حجار

پس اگر اندازم سیر خود را در دیا

ومن فی الرجال اعطی

و کست آن مرد را که داده ترا در تیرا نندیزین

وتوحی بفتح النکاح

و تا بعد کرده مرا با جهای کمال

وقلانی وعطی سؤل

و نشاند ترا مراد داده است مرا بر سؤل

فحکمی نافذ فی کل حال

پس حکم من جاری است در هر حال

لصار الکلاغ فی و ایل

بر آنکه کرده همه در با در زوال

ولو القیت سیر فی حبال

اگر اندازم سیر خود را در کوه

ولو القیت سیر فوق

اگر اندازم سیر خود را بر مرده

ولو القیت سیر فوق

و اگر اندازم سیر خود را بر تش

و ما من هاشم و اود هو

و نیست ازین نیامده و از کاین ای

و نجدی بما یاء و بحری

و آگاه می کند آن رسال را بر کج می در آن

لذک و اخفت من الزمان

بر آنکه باره باره نمود و ستور شود در آن کجا

لقام بقدر المعنی تعاد

بر آنکه زنده شود بقدرت نولی که بندست

لحدت و انطف من سرجا

بر آنکه ناخبر شود و سر در کوه و در نعل حال

تمر و نفضی الا انال

که کرمی که نام منند بکران که می اندر زمین

و تعلمی فاقصر عن حد ال

و اعلام می کند آن رسال پس که تا از حیا اول

أَنَا الْحَبِيبِيُّ مُحَمَّدِي الدِّبْنِيُّ

من جلال ام و محی الدین اسم تعبی من

وَعَلَى عَارِيسِ الْجَبَّارِ

دشمن ای بزرگی من فایم و همیشه از بزرگها

وَعَبْدُ الْفَاعِدِ الشَّهِسُورِيِّ

و عبد الفاعود نامزد شدت نام من است

وَحَيْضَةُ الْعَيْنِ الْجَمَّالِ

و حیدر زکوار من است از چشمه چشمه جان

فَسَيِّدِ الْهَيْبِ كَصَّيْبِ

پس آسان کن بمن با بزرگوار من بر سختی را

وَبِحُرْمَةِ الْأَبْرِ الْعَالِي

بیرکت سواد و در جهان بند مرا است

الكرتة الواحدة الحمد كره فيك حمانا والاشرف طه الله ومعنا الملائكة

مهر نظر من است و در تمام جهان صاحب هر طرف عالم و کلمه طلحه املاک ارکان این

خند هر طرف و صد سحر و در عالم هر چه رخصت الممارک ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰